

ستونِ دنیا یم باش

جئیفر نیون

ترجمه‌ی فرانک معنوی



نشر میلکان

تشخیصش فرای توان پزشک شهر، دکتر بلوم^۳، باشه. و نه به این خاطر که والدینم چند سال اخیر به اندازه‌ی کافی درگیر بدختی‌های خودشون بودن. و نه به این خاطر که بهتره آدم غیرعادی نباشه. بلکه به این خاطر که یه بخشی توی من هست که امیدواره

من آدم آشغالی نیستم، ولی قراره یه کار آشغالی بکنم، و تو ازم متفرق می‌شی و بعضی‌های دیگه هم ازم متفرق می‌شن، ولی به‌حال، می‌خواه برای مراقبت از تو و همین طور خودم، این کارو بکنم.

این شاید به نظر یه بهونه بیاد، ولی من یه مریضی دارم به اسم پروسوبانکوزیا^۱ - ادرارک‌پریشی چهره‌ها - که یعنی نمی‌تونم چهره‌ها رو تشخیص بدم، حتاً چهره‌ی آدمایی که عاشقشونم، حتاً چهره‌ی مادرم. حتاً چهره‌ی خودم.

تصور کن وارد یه اتاقی پر از غریب‌های شی، آدمایی که برات هیچ مفهومی ندارن، چون اسم و گذشته‌شون رو نمی‌دونی. بعد تصویر کن بری مدرسه یا سر کار یا بدتر، بری خونه‌ی خودت، جایی که باید همه رو بشناسی، ولی در عوض آدمای اون‌جا هم همه شیوه‌ی غریب‌های باشن.

برای من زندگی این جو ریه: وارد اتاق می‌شم و هیچ‌کی رونمی‌شناسم. منظورم هر اتاقی تو هر جاییه. از شیوه‌ی راه رفتن افراد، حالت‌هاشون، صداشون و موهاشون هویت اونا رو تشخیص می‌دم. به خودم می‌گم، داستی^۲ گوش‌هاش زده بیرون و موهای فرفی قرمز قهوه‌ای داره. بعد این موضوع رو حفظ می‌کنم تا بهم کمک کنه برادر کوچیک‌مو پیدا کنم، ولی اگه درست رویه‌روم نباشه، نمی‌تونم گوش‌های بزرگش و موهای فرفیش رو به تصویر بکشم. یه جورایی به نظر می‌آد به‌میاد آوردن افراد یه قدرت فرانسانی باشه که همه دارن، جز من.

آیا رسمای بیماری منو تشخیص دادن؟ نه. و نه به این خاطر که حدس می‌زنم تشخیصش فرای توان پزشک شهر، دکتر بلوم^۳، باشه. و نه به این خاطر که والدینم چند سال اخیر به اندازه‌ی کافی درگیر بدختی‌های خودشون بودن. و نه به این خاطر که بهتره آدم غیرعادی نباشه. بلکه به این خاطر که یه بخشی توی من هست که امیدواره

این مریضی واقعیت نداشته باشد. این که شاید به خودی خود در مون شه و از بین بره.
فعلاً این جوری روزگار می‌گذروند:
به همه لبخند بزن و سر تکون بد.
همیشه حواسِ جمع باشد.
همیشه مثل چی بانمک بازی در بیار.

قلب تپنده‌ی مجالس باش، ولی چیزی نتوش. ریسک نکن و کنترلت رو از دست
نده؛ وقتی چیزی ننوشیدی هم این اتفاق به اندازه‌ی کافی می‌افته، پس ریسک نکن.
توجه کن.

هر کاری در توانت هست انجام بده. پادشاه احمق‌ها باش. هر چیز و هر کاری که
جلوی طعمه‌شدنت رو بگیره. همیشه بهتره شکارچی باشی تا شکار.
اینا رو به عنوان بهونه‌ای برای کاری که قراره انجام بدم بہت نمی‌گم. ولی شاید بتونی
این موضوع رو پس ذهن‌نگه داری. این تنها راهه تا جلوی دوستامو بگیرم که کار
بدتری نکنن و تنها راه برای متوقف‌کردن این بازی احمقانه‌ست. فقط بدون که
نمی‌خواه به کسی صدمه بزنم. دلیلش این نیست. هر چند این چیزیه که اتفاق می‌افته.
دوستدار تو،
جک

پی‌نوشت: تو تنها کسی هستی که می‌دونه مشکل من چیه.

پروسوس پاگنوزیا

آواشناستی: پرسوس/پاگ/نو/زیا.
نقش دستوری: اسم.

۱. ناتوانی در شناخت چهره‌ی افراد آشنا، عموماً در نتیجه‌ی صدمه به سر.
۲. زمانی که همه‌ی افراد برای فرد غریب‌هه هستند.